



چهارمین گردهم آیی



طرفداران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مشهد و بسمان

بها ۲۰ ریال



چهره منافقین

نام کتاب: چهره منافقین

چاپ: اول

تاریخ چاپ: شهریور ۱۳۶۰

■ متن نوار پیاده شده سخنانی نماینده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در
جامعه الصادق (رمضان ۵۹).

■ طرفداران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مشهد و سمنان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

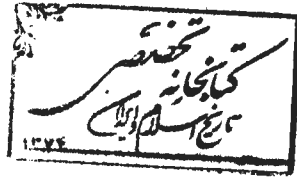
مقدمه :

با یک نگرش کلی بر روند انقلاب اسلامی از بدو پیروزی تاکنون مشاهده می‌شود که چگونه امپریالیسم جهانی و صهیونیسم بین‌المللی تمامی امکانات و قوای خود را در جهت نابودی انقلاب بکار بسته‌اند و از انجام هیچگونه توطئه‌ای برای متزلزل ساختن پایه‌های نظام نوپای جمهوری اسلامی فروگذار نکرده‌اند.

این تلاش‌های شیطانی که در ابعاد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی علیه انقلاب ادامه داشته و غالباً با شکست مواجه گردیده، اینک وارد مرحله جدیدی شده است. به دنبال شکست "خط ارتباط با غرب" و فرار بنی‌صدر به پاریس، شیطان بزرگ به انجام کثیف‌ترین و پلیدترین اقدامات تروریستی علیه انقلاب دست زد و در این رابطه سازمان مجاهدین خلق با عملکردهای چندین ساله خود ثابت کرده که مبین و مروج روحیه نفاق در سطح جامعه خصوصاً در میان اعضایش بوده و بحق بنام "سازمان منافقین" نزد امت مسلمان ما شناخته شده است، وارد صحنه گردید و بعنوان بازوی نظامی "جبهه متحد ضد انقلاب" به سردمداری بنی‌صدر، عملیات تروریستی خود را آغاز نمود.

انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و شهادت "بهشتی مظلوم" و بیش از ۷۲ تن یاران امام و به دنبال آن ترور عناصر بی‌دفاع و بی‌سلاح "حزب الله" و در ادامه آن شهادت حسین‌گونه رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر مکتبی و انقلابی، اوج قباح و زشتی عمل این مزدوران امپریالیسم را نزد جهانیان به نمایش گذارد.

این ترورهای فجیع و مافیاگونه مزدوران شیطان بزرگ علاوه بر پیامدهای تاسف‌باری که در نتیجه فقدان شخصیت‌های مکتبی و انقلابی ما به دنبال داشت، باعث شد که اولاً جناح انقلاب هرچه کاملتر تصفیه و خالص شده و با جداسدن سره از ناسره نیروهای التقاطی و وابسته به غرب منزوی و مطرود گردند و ثانیاً



نیروهای انقلابی معتقد به "ولایت فقیه" منسجم‌تر از هر زمان در صحنه حضور یابند و ثالثاً "امت مسلمان آمادگی مقابله با توطئه‌های آینده جهانخواران را پیدا کرده و بطور کلی از سیاست اتکاء به افراد به حالت اتکاء به اسلام و ولایت فقیه متحول شوند و اما در این رابطه بر تمامی نیروهای معتقد و مومن انقلابی فرض است که در سطحی وسیع به افشاء ماهیت گروه‌های وابسته، خصوصاً "منافقین بیردازند تا همچنانکه اینگونه گروه‌ها، در عمل ماهیت شیطانی خود را می‌نمایانند در بعد فرهنگی نیز هویتشان شناخته شده و زمینه رشد آینده آنها از بین برود. بر اساس درک این ضرورت تصمیم گرفتیم که تحلیل یکی از نمایندگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را در مورد ماهیت منافقین، چاپ کرده (۱) و در دسترس علاقمندان قرار دهیم. باشد که با گسترش اینگونه فعالیت‌های فرهنگی - تحقیقی ریشه‌های فساد هرچه زودتر در سطح جامعه انقلابی ما قطع گردیده و زمینه‌های آن از بین برود و تنها با تحقق این امر خط امام بتواند همچنان بعنوان خط اصلی انقلاب در سطح انقلابات جهان استوار بماند.

والسلام

۶۰/۶/۱۷

(۱) لازم به تذکر است که متن این تحلیل از روی نوار پیاده شده و چون استفاده از نوار به علت گرانی برای همه علاقمندان مقدور نبود، لذا اقدام به چاپ آن نمودیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

"يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزَأُوا
أَنْ اللَّهُ مُخْرِجُ مَا تَحْذَرُونَ" . (توبه - ۶۶)
"منافقین بیمناکند از اینکه آنچه در درون پلیدشان هست بوسیلهٔ سورهای
که از جانب پروردگار نازل شود برملا گردد ای رسول به ایشان بگو اکنون استهزاء
و تمسخر کنید و خداوند را از آنچه می ترسید بسر شما خواهد آورد . . ."

چهرهٔ منافقین با چند پیام و سخنرانی انقلابی امام برای مردم مشخص
شد یکی از این پیام‌ها ۴ تیر ماه ۱۳۵۹ در جمع شورای اسلامی کارگران بود که
این پیام امام چهرهٔ دوم سازمان مجاهدین خلق را برملا کرد .
البته اظهار نظر امام در سخنرانی چهار تیر اولین اظهار نظر در بارهٔ این
گروه نیست . امام از سال ۱۳۵۱ همانطوری که خود شان فرمودند موضع صریح و
قاطع در برابر این گروه داشته ولی برخورد امام با اینها کم کم برخورد محمد (ص)
در رابطه با منافقین بود ، برخورد رسول خدا با عبدالله ابن ابی . می بینیم که
چگونه مراحل مختلف را طی می کند امام از سال ۵۱ تا پیروزی انقلاب اسلامی
بطور علنی هیچ نوع موضعی در قبال گروه‌ها و یا این گروه اتخاذ نمی کنند موقع
بازگشت امام به ایران در بهشت زهرا از طرف این گروه تلاش می شود که گردانندگان

مراسم را وادار کنند که پیامی از طرف ما در رضائیهها در آنجا قرائت شود و امام از قرائت این پیام مخالفت کردند.

البته آن موقع این مسئله خیلی بسادگی گذشت، امام در صحبت‌های خصوصی نقطه نظرهای خودش را در این باره مطرح می‌کرد. تا اینکه در نوروز ۱۳۵۹ در پیام نوروزی خیلی صریح موضع فکری این گروه یعنی تفکر التقاطی را مورد توجه قرار دادند و فرمودند:

"و همه باید بدانند که التقاطی فکر کردن خیانتی بزرگ به اسلام و مسلمین است که نتیجه و ثمره تلخ این نوع تفکر در سالهای آینده روشن می‌گردد. باکمال تأسف گاهی دیده می‌شود که بعلت عدم درک صحیح و دقیق مسائل را با مسائل مارکسیستی مخلوط کرده‌اند و معجونی بوجود آورده‌اند که بهیچوجه با قوانین مترقی اسلام سازگار نیست."

آیت الله منتظری هم در پیام نوروزی خودشان ضمن تأیید فرمایشات امام فرمودند:

"گروههایی هم که زیربنای تعلیماتشان افکار التقاطی و در موضع‌گیریهای سیاسی بجای اینکه از اسلام و مسلمین حمایت کنند و به ملت بیبوندند جانب طرفداران مکتب ماتریالیسم و بی‌خدایی را می‌گیرند و چه بسا باضد انقلاب و عناصر مفسد رژیم سابق نیز برای مسائل گروهی خود همکاری می‌کنند همچنین مردود می‌باشند."

این دو پیام، پیام‌های تاریخی بود. امام و آیت الله منتظری قصدشان در این پیامها این بود که نوعی توصیه‌های درازمدت را با برادران و خواهران و امت اسلامی ما مطرح کنند، اگر به این دو پیام توجه کنیم عمدتاً به زیربنای فکری این گروه توجه شده بدون اینکه از آنها اسمی برده باشند و می‌بایست این مراحل طی میشد که این گروه به خود آیند و به خود مراجعه کنند و سعی کنند در زمینه فکری تجدید نظر بکنند، آنها نه تجدید نظر تاکتیکی و سیاسی، بلکه مواضع فکری انحرافی و التقاطی را کنار بگذارند. همانطور که آیت الله منتظری

فرمودند به دامن اسلام و مسلمین برگردند .

متأسفانه نه تنها چنین نشد بلکه موضع گیری‌ها و فعالیت‌های این سازمان هرروز در همان جهت انحرافی شکل گرفت ، عملکرد آنها را در مرحله دوم انتخابات دیدیم و برنامه تظاهرات و اجتماعاتی که بعد از این جریان‌ها ترتیب دادند که بیشتر به منظور مطرح کردن خود بود و عملاً " کاری کردند که امام مجبور شد برخورد نهائی را همانطور که محمد (ص) با عبدالله ابن ابی کرد این برخورد را بکند . امام در سخنرانی چهارم تیرماه ۱۳۵۹ در باره این گروه فرمود :

" اینها با خود قرآن و نهج البلاغه می‌خواهند ما را از بین ببرند و قرآن و نهج البلاغه را از بین ببرند . . . اسلام همیشه گرفتار یک چنین مردمی بوده است که با اسم اسلام می‌خواستند اسلام را بکوبند . . . ما مدتی باید زحمت این را بکشیم که این چهره دوم اینها را به مردم بفهمانیم . . . ما اگر بتوانیم چهره دوم این جمعیتها را ، آن چهره دوم امثال محمدرضا را به مردم معرفی کنیم ، آن وقت ما پیروز می‌شویم . . . (چرا که) . . . منافقها هستند که بدتر از کفارند : در این زمینه حدیث هم داریم که : "النفاق اشد من الکفر" برای اینکه کفر خیلی روشن است همه آن را می‌بینند . ماهیت چریک فدائی خلق ، حزب توده ، جبهه ملی و . . . تمام اینها تا حدود زیادی روشن است ولی ماهیت یک گروه منافق که ادعای داشتن اسلام انقلابی و اسلام پرولتاریا دارد و در ضمن به اسلام و انقلاب لطمه می‌زند . خیلی پیچیده تر و شناخت ماهیتش مشکل تر است از همین حاست که امام می‌گوید : باید زحمت این را بکشیم که چهره دوم اینها را به مردم بفهمانیم " . آنچه در اینجا به عرض برادران و خواهران می‌رسد طبق فرمان امام که فرمودند چهره دوم منافقین را باید زحمت بکشیم تا به مردم نشان دهیم ، ما هم رسالت خودمان دانستیم که در این زمینه قدمی برداریم .

* * *

تفکر التقاطی :

خیلی‌ها تفکر التقاطی را به زبان می‌آورند بدون اینکه از معنی آن اطلاع داشته باشند چه درجبهه دوست و چه درجبهه دشمن باید مشخص کنیم که تفکر التقاطی چیست؟ مکتب وایدئولوژی التقاطی است که از تلفیق دو یا چند مکتب وایدئولوژی بوجود آمده باشد و این مجموعه در تضاد و تناقض باشند یعنی ممکن است دو تا مکتب باهم تلفیق بشوند و از مجموعه اینها یک چیز کاملتری بوجود آید مثلاً "فرض کنیم اسلام ادعا می‌کند کامل کننده دین مسیح و موسی است، در واقع اسلام آمده با مسیحیت و دین یهود واقعی تلفیق شده اسلام را بهارمغان آورده همچنین فرض کنید مارکسیسم یک مکتب تلفیقی است می‌آید ماتریالیسم را از فوئرباخ و دیالکتیک را از هگل، سوسیالیسم را از پرودون و انقلابیون فرانسه می‌گیرد اینها را در کنار هم قرار می‌دهد و مارکسیسم را بوجود می‌آورد این تلفیق اشکال پیدا نمی‌کند چون اجزای تلفیق شده همدیگر را نفی نمی‌کنند .

اگر اجزای تلفیق شده همدیگر را نفی کردند به چنین مکتبی مکتب التقاطی می‌گوئیم .

تاریخ اسلام نشان می‌دهد اسلام همیشه در خطر تفکر التقاطی بوده در زمان عباسیان برای ایجاد انحراف در اسلام خلفای عباسی و ثوریسین‌های آنان قسمت‌های انحرافی فلسفه یونان را وارد اسلام می‌کنند تا بوسیله فلسفه یونان یک مکتب التقاطی بوجود آورند که دیگر آن اسلام اصیل و خالص نباشد و مسلمانها را به انحراف بکشانند فلاسفه اسلامی، متفکران بزرگ اسلامی، فقهای اسلامی سالیان دراز با این هجوم به اسلام مبارزه کردند شاید بتوان گفت که ملاصدرای شیرازی نقش بزرگی در احیای فلسفه اسلامی داشت البته قبل از این هم زحمات زیادی کشیده بودند ولی ملاصدرای شیرازی در واقع تا حدود زیادی فلسفه اسلامی و فرهنگ اسلامی را از پیرایه‌های غیراسلامی زدود . متأسفانه اخیراً "بعضی‌ها سعی میکنند که اسلام اصیل و راستین را هم (با برجسب متداول شده در جامعه) میخواهند نوعی اسلام التقاطی مطرح کنند، می‌گویند اسلام مبتنی بر فلسفه ارسطویی است

یعنی فلسفه اسلامی را متخذ از فلسفه ارسطویی مطرح می‌کنند و شروع به کوبیدن فلسفه اسلامی می‌نمایند. این افراد شاید خیلی مطالعه نداشته باشند و مبارزات فلاسفه اسلامی را با این التقاط و با این تداخل موارد انحرافی فلسفه یونان در فلسفه اسلام نشناسند و ندانند و شاید هم بعضی از آنها مغرض باشند و قصدشان این باشد حالا که مسئله تفکر التقاطی مطرح شده برای رد گم کردن خود مثل آن دزد که می‌خواستند او را بگیرند و خودش هم در حال فرار آید دزد و آید دزد می‌کرد که مردم نفهمند که دزد چه کسی است، حالا هم در مورد تفکر التقاطی چنین سم‌پاشی‌های در باره اسلام اصیل در جامعه از طرف افرادی که خودشان التقاطی هستند شروع شده و اسلامی که با کوشش‌های فلاسفه اسلامی از شر التقاط با موارد انحرافی فلسفه یونان رهایی پیدا کرده بود در صد ساله اخیر به دام التقاط با فلسفه غرب گرفتار می‌شود

از اواخر قرن ۱۹ از زمان امیرکبیر و آغاز جنبش مشروطه کم‌کم گرایش‌ات روشنفکری در جامعه شکل می‌گیرد جوانها و قشر تحصیلکرده که همه آنها مسلمان و معتقد بودند برای ادامه تحصیل به کشورهای اروپایی می‌روند آنجا با مظاهر باصطلاح تمدن جدید روبرو می‌شوند ظاهر تمدن جدید آنها را جلب می‌کند، بعضی از آنها دین را کنار می‌گذارند و غربی می‌شوند یک عده هم دین و ایمان را حفظ می‌کنند و در رابطه با مسائل عبادی خیلی هم متشرع هستند و از نظر طهارت و نجاست خیلی رعایت می‌کنند ولی چون از یک نظام استبدادی وارد حوامع غربی می‌شوند در مقابل قوانین اجتماعی، اقتصادی و آزادیهای غربی خود باخته می‌شوند، در واقع دموکراسی غربی که ناشی از آن تفکر لیبرالیستی یعنی فرهنگ نظام سرمایه‌داری غربی است آنها خوب جذب آن فرهنگ می‌شوند، جذب آن سیستم حکومت، سیستم آزادیهای سیاسی، جذب آن سیستم اقتصادی می‌شوند و در عین حال اعتقادات اسلامی خودشان را در منزلشان حفظ می‌کنند. حتی در صحنه مبارزه هم حفظ می‌کنند مثلاً معتقد به این هستند که انسان مسلمان باید دست به مبارزه سیاسی و اجتماعی بزند اول سخنرانیهایشان هم آیه قرآن می‌خوانند، دم از جهاد

و مبارزه هم می‌زنند و آیات جهاد را ردیف می‌کنند و از این جورکارها منتها وقتی که پای حکومت کردن می‌رسد وقتی که پای ارائه سیستم حکومتی، اقتصادی، آزادی‌های سیاسی پیش می‌آید دقیقاً می‌خواهند همان الگوهایی را که در غرب دیدند و برایشان بعنوان بهترین شکل حکومت تجلی پیدا کرده وارد جامعه کنند این عده اکثراً "زیربنای فکری، فلسفی مشخصی هم ندارند یعنی در واقع میتوان گفت آدمهای بی‌خطی هستند و اسلام را بصورت یک سیستم نمی‌بینند در صورتیکه اسلام سیستمی است که دارای تمام احکام اجتماعی و فردی است و نیازی به عاریت گرفتن باصطلاح سیستم حقوقی غرب ندارد.

در فراندم جمهوری اسلامی امام می‌گوید جمهوری فقط اسلامی نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد اما اینها می‌گویند جمهوری دموکراتیک اسلامی، معتقد نیستند که اسلام خودش دموکراتیک خاص خودش را دارد، بلکه معتقدند که ما باید حتماً این دموکراتیک را از غرب بگیریم و به اسلام بچسانیم و از توی آن جمهوری دموکراتیک اسلامی در بیاوریم نمونه‌اش نخست‌وزیر دولت موقت علی‌رغم تأکید امام در این زمینه چقدر اصرار داشت که جمهوری دموکراتیک اسلامی را در نظر خواهی بگذارد و شاید آن موضع بعضی‌ها فکر می‌کردند دعوی امام بر سر لفظ است یعنی امام می‌خواهد فقط لفظ جمهوری اسلامی باشد در حالی که ما نمی‌دیدیم و امام با دید وسیعشان میدانست پشت سر این کلمه و واژه چه چیزهایی نهفته است، پشت سر آن چه نوع تفکری نهفته است.

این نوع تفکر را در نحوهٔ حکومت کردن دولت موقت دیدیم که چگونه بخاطر اینکه در فلان گوشه مملکت حد شرعی جاری می‌شود از کمیته جهانی طرفدار حقوق بشر خجالت‌زده و منفعل می‌شود و به کمیته‌ها و سپاه پاسداران و دادگاه‌های انقلاب بد و بیراه می‌گفتند چقدر فشار می‌آوردند که حلوی اعدام‌های انقلابی گرفته شود که الان می‌بینیم نتیجه‌اش این شده که ساواکی‌هایی که آن روز می‌آمدند در کمیته‌ها التماس می‌کردند که ما را دستگیر کنید امروز آنقدر به خودشان جرأت میدهند که در تهران بمب‌گذاری می‌کنند. و این نتیجه آن تفکر التقاطی است و ام‌هایی

هم که به سرمایه‌داران میدادند می‌خواستند سیستم اقتصادی غرب و سرمایه‌داری را بشکل خیلی نرم و ملایم در جامعه پیاده‌کنند، جامعه‌ایده‌آل این‌عده جامعه‌ای مثل فرانسه بود و مدینه فاضله مترقی‌هاشان جامعه‌ای مثل سوئد و نروژ بود. از آنجا که اینها تفکرات‌شان زیربنای فلسفی هم ندارد باوجود اینکه از نظر سیاسی خیلی ضد مارکسیست و ضد کمونیسم هستند ولی چون این ضد مارکسیست بودن و ضد کمونیست بودنشان ریشه مکتبی ندارد، عملاً می‌بینیم خیلی جاها نرمش و سازش را با جناح چپ پیش می‌گیرند، وقتی که انسان می‌بیند وزیر ارشاد این مملکت اکثریت افراد وزارتخانه‌اش هواداران مجاهدین خلق هستند تعجب می‌کند. و تعجب از اینکه ایشان که اسنادش توی جاسوس‌خانه پیدا می‌شود و درد دل‌هایش با سفیر آمریکا معلوم می‌شود که چه جور از کار امام رنج می‌برد و کوشش می‌کند که دست امام را از سیاست خارجی کوتاه کند چگونه با جناح چپ همراه می‌شود. التقاط با فلسفه غرب در همین جا ختم نمی‌شود و ادامه پیدا می‌کند تا موقعی که مارکسیسم لنینیسم بعنوان یک سوغات غرب وارد جامعه ما می‌شود، البته این فقط وارد جامعه ما نمی‌شود، بلکه در جوامع دیگر هم تفکر التقاطی با مارکسیسم سابقه دارد خود سوگارتو رئیس جمهور مرحوم اندونزی اگر نوشته‌هایش را خوانده باشید نوعی تفکر ملایم التقاطی داشته است و معتقد بود که اسلام و سوسیالیسم را باید با هم تلفیق کرد. و چون قوانین اجتماعی اسلام را نمی‌دانست فکر میکرد برای اداره جامعه اسلام کافی نیست و باید یک یدک سوسیالیسم را بغلش گذاشت، مرحوم جمال عبدالناصر هم در مصر اتحاد حزب سوسیالیسم عرب را پایه‌گذاری کردند و می‌گفتند که ما مسلمان و سوسیالیسم هستیم و این دو تا تعارضی ندارند در حالی که از نظر ما مسلمانان تعارض دارد اسلام یک مکتب کامل است و نیازی به تقویت مکاتب دیگر ندارد.

سابقه تفکر التقاط با مارکسیسم در جامعه ایران برمی‌گردد به زمان مبارزات ملی‌شدن صنعت نفت. در آن دوره جمعیتی از حزب ایران منشعب شد بنام جمعیت آزادی مردم ایران بعد از ۲۸ مرداد این جمعیت اسمش را حزب مردم ایران گذاشت

که بعد از ۴۳-۴۴ عده‌ای از جوانهای آن جاما را تشکیل دادند که قبل از انقلاب اسلامی باز جاما به دو شعبه تقسیم شد، جاما و جنبش مسلمانان مبارز، این جمعیت آزادی مردم ایران که رهبریش به عهده شخصی بنام محمد نخشب بود می‌گفتند ما سوسیالیست‌های خداپرست هستیم در کتابها و نوشته‌هایشان می‌گفتند ما اسلام را قبول داریم ولی دیالکتیک مارکس را هم می‌پذیریم سوسیالیسم را هم قبول داریم بنابراین ما را باید سوسیالیست‌های خداپرست نامید.

یکی از تفاوت‌هایی که با مجاهدین خلق امروز داشتند این بود که اولاً مالکیت خصوصی را قبول داشتند برخلاف مجاهدین خلق که معتقد به مالکیت اشتراکی هستند (به کتاب اقتصاد به زبان ساده مراجعه کنید) و در ضمن آنها معتقد به دیکتاتوری پرولتاریا نبودند ولی مجاهدین خلق به دیکتاتوری پرولتاریا معتقد هستند.

"تاریخچه‌ای از سازمان مجاهدین خلق"

من در اینجا می‌خواهم بر اساس مطالب یعنی تاریخچه‌ای از سازمان مجاهدین خلق را بیان کنم، در سال ۱۳۴۰ جمعیتی در ایران تشکیل شد به نام نهضت آزادی ایران این جمعیت را عده‌ای از مسلمانان بوجود آوردند که شکل مبارزه‌شان جبهه‌ای بود، اصل اعتقادی که اعلام کرده بودند این بود که مسلمان هستیم، ایرانی هستیم و صدقی. متأسفانه با وجود اینکه چهره‌های سرشناس و برجسته‌ای هم در این سازمان بودند عملاً جمعیت بصورتی درآمد که حرکتش دقیقاً شبیه حرکت جبهه ملی بود یک مقدار تندتر، قاطع تر ولی ماهیتاً و کیفیتاً تفاوتی با حرکت جبهه ملی ایران نداشت، مسلمانی هم شرط عضوگیری بود نه اینکه اسلام بعنوان راهنمای عمل در نهضت آزادی ایران مورد توجه قرار بگیرد. همه کسانی که نهضت آزادی ایران را تشکیل داده بودند مسلمان بودند ولی اسلام‌شان راهنمای عمل نبود. حرفها و نوشته‌هایی که دارند نشان میدهد که در واقع در نهضت آزادی هم با اسلام بعنوان یک سیستم و مکتب جامع برخورد

نشده و عملاً" کار نهضت آزادی هم در همین جا متوقف شد .
 بعد از پانزده خرداد ۴۲ که مبارزات شکل حادثری پیدا می‌کند، برخورد رژیم طاغوتی با مبارزین مسلمان خیلی خشن‌تر و شدیدتر می‌شد و می‌بینیم عملاً" سازمانهای علنی نظیر جبهه^۶ ملی ، نهضت آزادی و امثال اینها کارآیی خودشان را از دست می‌دهند رهبران جبهه^۶ ملی اعلان بازنشستگی می‌کنند و سیاست صبر و انتظار را مطرح می‌کنند و می‌گویند رژیم آمده یک سری اصلاحاتی مطرح کرده و دارد عمل می‌کند ما نمی‌دانیم که نتیجه‌اش خوب هست یا بد باید منتظر باشیم اگر بد شد باز پا می‌شویم کاری می‌کنیم اگر هم خوب شد که ما هم می‌خواستیم اصلاحات بشود به این ترتیب جبهه^۶ ملی را تعطیل می‌کنند و بدنبال کارشان می‌روند .

نهضت آزادی هم که رهبران اصلی از سال ۴۱ در زندان بودند کادرهای جوان نهضت آزادی از جمله مرحوم محمدحنیف نژاد ، سعید محسن ، بدیع زادگان عملاً" احساس می‌کنند که دیگر مبارزه در نهضت آزادی امکان‌پذیر نیست و نوع مبارزه نهضت آزادی بسر رسیده است و باید در فکر مبارزات جدی‌تر و قاطع‌تر بود . این سه برادر به اتفاق عده‌ای دیگر از جوانان عضو نهضت آزادی با انگیزه‌های سیاسی چون احساس کردند که نهضت آزادی نمی‌تواند کارآیی لازم را برای مبارزه با رژیم داشته‌باشد جدا می‌شوند و جریانی را بوجود می‌آورند که در آن موقع اسم نداشت ، در سال پنجاه وقتی کادر مرکزی و عده زیادی از اعضای سازمان دستگیر شدند ، رژیم اینها را بعنوان اعضای نهضت آزادی می‌شناخت ، و نام‌گذاری سازمان به مرحوم احمدرضائی توسط کادر مرکزی به بیرون ابلاغ شد که نام سازمان "سازمان مجاهدین خلق ایران" است .

این افراد بدنبال این بودند که کار صحیحی را شروع کنند این بود که می‌خواستند اسلام را بعنوان یک سیستم فکری در جامعه ارائه دهند ، تصمیم گرفتند که بروند روی ایدئولوژی اسلام کار کنند و بتوانند از اسلام بعنوان یک سیستم فکری استفاده کنند که جواب همه چیز را بدهد .

وقتی ما می‌گوئیم اسلام را باید به صورت یک سیستم استفاده کرد، مفهومی این هست که این اسلام در تمام مراحل زندگی فردی و اجتماعی، حاکم باشد "مومن به بعض و یگفر به بعض" نباشد، یک جا قانون اسلام خوب باشد و یک جا قانون اسلام بد باشد، یک قسمتش را اجرا کنیم و یک قسمتش را اجرا نکنیم، وقتی که اسلام را در تمام زندگی فردی و اجتماعی حاضر و ناظر بدانیم هر حرکتی می‌خواهیم انجام دهیم بر مبنای احکام اسلام انجام می‌دهیم ولی گروهی که صحبت کردیم که تفکر التقاطی داشتند اصلاً نمی‌پذیرفتند چون آنها برخوردشان با احکام جور دیگر بود احکام را شکل می‌دانستند و محتوا را چیز دیگر که این قسمت مفصل است، این جوان‌هایی که از نهضت آزادی انشعاب کردند و تشکیل گروه دادند شروع کردند به یک سری مطالعات ایدئولوژیک. در این رهگذر گفتند که خوب بیائیم مارکسیسم را مورد مطالعه و بررسی قرار بدهیم، از آن طرف آنچه تا آن موقع آنها برخورد داشتند افکار نهضت آزادی بود ایدئولوژی بود که در قالب نوشته‌ها و گفته‌ها و سخنرانی‌های آقای مهندس بازرگان و امثال او به آنها رسیده بود و در واقع تفکرشان هیچ زیربنای فلسفی نداشت خود آقای مهندس بازرگان شدیداً مخالف زیربنای فلسفی است، ولی مگر ممکن است یک مکتب جامعی که راجع به کل هستی صحبت می‌کند راجع به حرکت و تکامل و معاد صحبت می‌کند زیربنای فلسفی نداشته باشد آیات قرآن و خطبه‌های نهج البلاغه خودش گواه این است که یک فلسفه‌ای حاکم بر اندیشه اسلامی است اگر اسلام را فاقد زیربنای فلسفی بدانیم چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند و عملاً زیگزاگ حرکت می‌کنیم و به چپ و به راست می‌زنیم. روزی چریک‌های فدائی خلق را در شهادت استاد مطهری محکوم می‌کنیم و روزی می‌گوئید آقایان بیائید آشتی کنیم، این ناشی از حاکم نبودن یک زیربنای فلسفی منسجم بر افکار است افرادی هم که سازمان مجاهدین خلق را پایه‌گذاری کردند گفتند اسلام اصلاً خودش فلسفه ندارد. و وقتی رفتند مارکسیسم را مطالعه کردند دیدند با یک سری مسائل فلسفی برخورد می‌کنند، با یک چیزی به نام دیالکتیک، با یک پدیده‌ای بنام تکامل از دیدگاه مارکسیسم، با پدیده‌ای بنام

انسان‌شناسی از دیدگاه مارکسیسم و با شناخت مارکسیستی برخورد می‌کنند همهٔ اینها در متونی خیلی ساده و همه فهم نوشته شده بود چون در این صد ساله کمونیسم بین‌الملل روی این متون کار کرده و اکثر کسانی که در ایران متونی در این زمینه نوشته‌اند ترجمه و فوئش اقتباسی است از آن نوشته‌های بینیم متون مارکسیستی را حتی برای بچه‌های دبستان هم نوشته‌اند و از روسی بفارسی ترجمه و وارد ایران می‌شود. سئوالها و جوابها خواست اطفال دبستانی است.

مجاهدین این مطالعات را انجام دادند و به چنین چیزهایی برخورد کردند وقتی به نوشته‌های قبلی خود مراجعه می‌کنند چون فلسفهٔ اسلامی برایشان ممنوع بود و فلسفهٔ اسلامی را انحراف از اسلام می‌دانستند و روش رئالیسم را اصلاً قبول نداشتند، و در آن زمان شاید تنها کتاب فلسفی بود که می‌توانست برایشان راه‌گشا باشد. متون فلسفی مارکسیستی را می‌خواندند و عملاً می‌دیدند که لازم است در اسلام چنین چیزهایی باشد. وقتی دیالکتیک را می‌خواندند می‌گفتند لابد ما باید در اسلام شبیه دیالکتیک داشته باشیم، در هر مکتبی باید حرکت هستی، جهان، جامعه، و انسان تبیین شود، چرا ما نداشته‌باشیم، و چون به متون فلسفه اسلامی مراجعه نمی‌کردند می‌گفتند چکار کنیم، می‌رویم از روی قرآن و نهج‌البلاغه از متون مأخذ که دست‌نخورده است استفاده می‌کنیم بینیم اسلام در این زمینه‌ها چه می‌گوید. برای اینکه بدانند نظر اسلام در زمینه شناخت که یک مقولهٔ فلسفی خیلی پیچیده است و یا حقیقت چیست؟ مطلق است یا نسبی و...

چون اینها زیربنای فکری فلسفی را تشکیل می‌دهند خیلی با سختی امکان پذیر است خصوصاً برای کسانی که بضاعت آن چنانی روی این متون نداشته باشند وقتی که به فلسفهٔ اسلامی مراجعه نکردند عملاً کار به آنجا کشید که سراغ قرآن و نهج‌البلاغه رفتند چیزهایی که قبلاً خوانده بودند در ذهنشان جا گرفته بود فقط رفته بودند سراغ قرآن و نهج‌البلاغه که تأییدیه بگیرند.

وقتی در اول نهج‌البلاغه برخورد می‌کنند به "و ادوات یقلبها" فکر کردند و فوری ترجمه کردند: ابزاری که انسان را خلق کرد، این همان حرف است که

انگیس فرمود ابزار انسان را آفرید، پس امام علی (ع) در هزار و چهارصد سال پیش همین حرف را زده است بنابراین وقتی آدم فلسفه اسلامی را نداند به سراغ فلسفه مارکسیستی می‌رود و در مقدمه کتاب زمینه جامعه‌شناسی آریانپور پانزده صفحه راجع به مسئله شناخت صحبت شده و بحثی تحت عنوان علت و معلول دارد که فقط دو صفحه در مورد آن صحبت شده است و خیلی با زبان ساده و روشن وقتی که آدم می‌خواند کاملاً جا می‌افتد، و وقتی به اصل قضیه خوب مراجعه می‌کند عملاً خدا در هستی نفی می‌شود از طرفی دیگر استدلال هم ندارد پس محور است به فلسفه اسلامی مراجعه کند که در کتاب روش رئالیسم راجع به همین مسئله علت و معلول بیش از ۹۰ صفحه بحث شده است.

تفکرالتقاطی در سازمان مجاهدین پیش از سال پنجاه شکل گرفت چهار کتاب که مرحوم احمد رضائی بعد از دستگیری سران سازمان منتشر کرد چهار جزوه تعلیماتی حاصل و چکیده آن مطالعات است. ۱- شناخت. ۲- راه انبیاء راه بشر. ۳- تکامل. ۴- اقتصاد به زبان ساده. وقتی این کتابها را می‌خوانیم می‌بینیم این تفکرالتقاطی که امروز در سازمان می‌بینیم چیز جدیدی نیست بلکه از سال ۱۳۵۰ توسط سران سازمان شکل گرفته است.

در شهریور ۱۳۵۰ عده کثیری از اعضاء و سران این سازمان دستگیر شدند و به زندانها رفتند شاید از صدوده نفر از مجموعه افراد و کادرهای درجه دو شان ۸۰ نفر دستگیر شدند.

در درون زندان اختلافات فکری زیادی پیدا شد جناح چپ، جناح میانه، جناح راست، جناح چپ به رهبری تقی شهرام و بهمن بازرگانی که فعلاً از کادرهای مرکزی سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر هست جناح راست یعنی مسلمانان دو آتسه که یکی از آنها زین‌العابدین حقانی بود که الان در صف پیکار هست و جناح چپ یعنی آنهایی که گرایش مارکسیستی داشتند. مباحثات زیادی در گرفت عده‌ای در این وسط میان‌داری می‌کردند شهرام همان موقع ادعا کرد که علت شکست ما، علت دستگیری ما، نفوذ تفکر خرده بورژوازی که در واقع همان مذهب

است می‌باشد و بهمن بازرگانی اعتراض داشت ولی در همان سال مارکسیست شد که عضو کادر مرکزی سازمان بود اما جناح میانه‌رو کاری کردند که عملاً "این سروصدا به بیرون درز نکند و اینها خواستند که حداقل برای مدت ۴ سال اعلان نکنند که مارکسیست شده‌اند و آنها قبول کردند و بهمن بازرگانی یکسال بعد به زندان مشهد منتقل شد و بقولش تا سال پنجاه و چهار وفا کرد و نماز می‌خواند در زندان شیراز بیش از ۷۰٪ اعضا مارکسیست شده بودند. در زندان مشهد هم همینطور در تهران تعداد خیلی کمتری مارکسیست شده بودند آنها هم بخاطر برخورد پیچیده‌ای که مرکزیت سازمان در تهران داشت و افرادی مثل علیرضا زمریدیان، ناصر جوهری، محمد دماوندی مدت شش ماه بود که مرتد و مارکسیست شده بودند ولی مرکزیت سازمان با آنها در رابطه بود و ناصر جوهری و محمد دماوندی را حدود ۷ الی ۸ ماه مجبور کرده بودند که نماز بخوانند و مسئولیتش را هم مرکزیت سازمان بعهده گرفته بود، این شیوه پی‌آمدهایی داشت و در سال ۱۳۵۴ تا ۵۵ مسلمانها هیچکدام و تاکتیکی نماز می‌خواند، یعنی طبق قرارداد دارد نماز می‌خواند و جوی اعتمادی و تاکتیکی نماز می‌خواند یعنی طبق قرارداد دارد نماز می‌خواند و جوی اعتمادی در زندان حاکم شده بود.

در سال ۱۳۵۲ تقی شهرام از زندان ساری فرار می‌کند و بیرون می‌آید با آن تفکراتی که از سال ۱۳۵۰ داشت یک ماه بعد از فرار تقی شهرام رضا رضایی در درگیری شهید می‌شود و رهبری سازمان عمدتاً "بعده" تقی شهرام، بهرام آرام و شهید مجید شریف واقعی بود و یک سری مطالعات ایدئولوژیک در سطح سازمان شروع می‌شود و در نتیجه تقی شهرام در اواخر سال ۵۲ اعلام می‌کند من مارکسیست هستم و مسلمان نیستم و بدنبال آن بهرام آرام و بعد از او ۱۰۰ نفر از کادرهای بالای سازمان اعلام مارکسیست بودن می‌کنند ولی از سال ۵۲ تا ۵۴ کم‌کم نماز می‌خواندند و بالای آرمشان آیه "فضل الله المجاهدین علی القاعدین" بود. در سال ۵۴ طی اعلام موضع تغییر ایدئولوژیک هم زمان زندان تهران، مشهد، شیراز افرادی که مارکسیست شده بودند اعلان می‌کنند. در مقابل این حرکت مارکسیستی

در بیرون مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف مقاومت می‌کنند و در همین راه شهید می‌شوند روحشان شاد .

بعد از تشکیل سازمان مارکسیستی به رهبری شهرام در بیرون وقتی متوجه می‌شوند که نحوه برخورد با مسلمانهای داخل زندان بد بوده است و در افکار عمومی جامعه نتیجهٔ خیلی بدی گذاشته و کمک‌هایی که بقول خودشان از طرف خرده بورژوازی یا قشر دو به سازمان می‌شده این کمک‌ها به ته کشیده است و دیگر فریب مردم ممکن نیست یک شاخه بنام شاخه مذهبی تشکیل می‌دهند و متأسفانه عده‌ای از برادرانی که واقعا "مسلمان بودند بدون توجه به بهره‌برداری که آنها می‌خواستند بکنند. در درون سازمان این شاخه را تشکیل دادند و این شاخه در آخر سال ۵۴ تشکیل شد و چهار نفر رهبری این شاخه را بعهده داشتند شهید محمد اکبر آهنگر ، شهید فرهاد صفا و محسن طریقت و محمد صادق برادر ناصر صادق ، جالب اینجاست که آنچنان تفکر التقاطی تاروپود سازمان و اعضایش را گرفته بود که با اینکه این دو نفر ، یعنی محسن طریقت و محمد صادقی خودشان در مقابل مارکسیستها موضع گرفته بودند در اوایل سال ۵۵ مارکسیست شدند و فرهاد صفا در درگیری شهید شد. از این نمونه‌ها خیلی داریم ، تراب حق شناس یک مرد ۴۰ و چند ساله است در خارج عضو برجسته سازمان مجاهدین خلق بود حسین روحانی و اینها از کادرهای اصلی سازمان بودند بعد از اعلام مواضع توسط تقی شهرام در مقابل شهرام موضع گرفتند ولی خود آن بعد از چند ماه مارکسیست شدند تراب حق شناس همان فردی بود که امام گفت آمد در نجف با من صحبت کند حتی پوران بازرگان همسر محمد حنیف نژاد که در اوایل در مقابل اینها موضع داشت بعد از مدتی مارکسیست شد و الآن همسر همین آقای تراب حق شناس در سازمان پیکار جزو فعالین هستند شما می‌توانید بفهمید یک مرد چهل و دو سه ساله حداقل اگر مکتب و فلسفه و علم را متوجه نشود یک عرق مذهبی دارد این عرق مذهبی را در این سن چگونه از دست میدهد و مارکسیست می‌شود . در این زمینه تاکتیک رهبری سازمان همیشه این بوده و هست که هرکس مارکسیست میشود

از ایدئولوژی سازمان چیزی نمی‌داند و ایدئولوژی سازمان را یک چیز خاصی می‌دانند و می‌گویند اسلام ما با تمام اسلامها متفاوت است اسلام مطهری اسلام فئودالیت، اسلام بازرگان، اسلام بورژوازی، اسلام شریعتی، اسلام خرده بورژوازی اما اسلام ما فقط اسلام پرولتاریاست و اسلام طبقه کارگر است بعد اگر بپرسیم که تفاوت این اسلامها چیست می‌گویند تمام اینها اسلامهایی است که ضد مارکسیست هستند شما پاورقی صفحه ۱ و ۲ کتاب راه حسین را بخوانید در آنجا حمله شده است به افرادی که می‌گویند اسلام راه سوم است و نه کمونیزم و سرمایه‌داری و اینها معتقدند اسلام یکی از این دوراه است یعنی اسلام همان کمونیزم است آنهایی که خیلی طرفداری از سازمان می‌کنند این کتابها را بخوانند و بفهمند که این چه تفکری است. البته شما می‌دانید که در سازمان مجاهدین خلق از ابتدا دو جور جزوه و نشریه تعلیماتی وجود داشت، یکجور مخصوص قشر یک و یکی مخصوص قشر دو. قشر یک اعضای اصلی هستند و آنهایی که دیگر شستشوی مغزی کامل شده و برایشان حرفها را خیلی بی‌پرده و صریح می‌زنند اما قشر دو آنهایی هستند که بقول آنها از خرده بورژوازی و مذهبیهای قشری عضوگیری شده‌اند و هنوز زمان می‌خواهد تا با اصطلاح بفهمند تفکرات سازمان چگونه است و برای آنها جزوه‌هایی می‌دهند که همه حرفها را نمی‌زنند و نمی‌نویسند مثلاً" می‌گویند بله مارکسیستها را کافر می‌دانیم، ولی چون فعلاً" با امپریالیسم مبارزه می‌کنند، با آنها اتحاد داریم، ولی در کادرهای اصلی می‌گویند مارکسیست هم یک موحد است.

با شهادت فرهاد صفا و با مارکسیست شدن محسن طریقت و محمد صادق فقط برادر محمد اکبر آهنگر ماند که او تجدید نظرهایی اصولی هم روی ایدئولوژی سازمان کرد جزوه شناخت را کنار گذاشت یک جزوه‌هایی تحت عنوان معرفت و ادراک بر مبنای فلسفه اسلامی نوشت اما متأسفانه نتوانستند آنرا چاپ کنند که این نسخه‌های دستنویس هنوز موجود است شرایط خاص آنزمان سبب شد که در شهریور سال ۵۵ این شاخه مذهبی تقریباً" همه آنها در درگیری بشهادت میرسند شاخه مارکسیست هم عملاً" در جامعه ایزوله شد کمک‌های مردم به آنها قطع شد و

هیچ نوع فعالیتی وجود نداشت یعنی ما تا اواخر سال ۵۶ و اوایل ۵۷ که انقلاب اسلامی اوج می‌گرفت ما اثری نه از شاخه مذهبی و نه از شاخه مارکسیست به شکل خیلی فعال در جامعه ندیدیم در مورد مارکسیست شدن سازمان دو جور تحلیل وجود دارد یکی از طرف خود رهبران سازمان که می‌گویند علت مارکسیست شدن بیش از هفتاد درصد کادرهای ما در بیرون و داخل زندان این بود که این کادرها آموزش سازمان را بدرستی ندیده بودند و چون از رهبری جدا مانده بودند مثل گله‌ایی که از چوپانش جدا شده باشد دچار انحراف شدند مثال قرآنی هم میزنند می‌گویند وقتی حضرت موسی ۴ روز به میقات رفته بود قومش گوساله پرست شدند اما این دلیل درست نیست چون دقیقاً "آموزش دیده‌ترین کادرها و برجسته‌ترین کادرها چه در زندان و چه در بیرون مارکسیست شدند اما کادرهایی که آموزش کمتری دیده بودند توانستند خود را از شر سازمان خلاص کنند .

موضع سازمان در قبال انقلاب اسلامی

۱ - موضع سازمان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی : موضع سازمان قبل از پیروزی انقلاب گفتگوها و محاوراتی که برادرانمان در زندان بارهبران اینها داشتند استناد میکنیم . اینها انقلاب اسلامی را پیش از پیروزی یک حرکت خرده بورژوازی مطرح می‌کردند همچنانکه تمام گروهکهای مارکسیستی هم الان چنین نظری دارند اینها حتی به ملاقاتیهای خود توصیه می‌کردند که مبادا در تظاهرات و راهپیمایی‌ها که توسط خرده بورژوازی تدارک دیده می‌شود شرکت کنید بلکه بروید جزوهای سازمان که الان آزاد شده و منتشر شده بخوانید مبادا وارد این حرکت شوید .

وقتی انقلاب اسلامی به اوج خود رسیده بود ، همراه مارکسیستها آمدند و شروع کردند اعتصاب صنفی راه انداختند مردم ما بخاطر اسلام جان می‌دادند و شهید می‌شدند و اینها در زندان با رفقای مارکسیسم بخاطر مرغ و غذا و رادیو گذاشتن سقف روی اطاق ملاقات اعتصاب غذا می‌کردند . بخاطر اینکه حرکت مردم را منحرف کنند و نگذارند رهبری انقلاب حرکت را در مسیر صحیح ادامه

بدهد. یک سند خیلی روشن تر اعتصاب غذایی که بعد از کشتار ۱۷ شهریور در زندانها انجام شد اگر شما روزنامه‌های آن موقع را بخوانید که گروه ۵۰۰ نفری از زندانیان با هم اعلامیه دادند که هیچ اسمی از اسلام و انقلاب اسلامی و امام برده نشد و فقط کشتار را محکوم کرده بودند ولی یک عده ۱۲۵ نفری از زندانیان مسلمان ضمن تأیید حرکت انقلاب اسلامی و تأکید بر رهبری امام دست به اعتصاب غذای یک هفته‌ای زدند و در آن شرایط برادران ما به آقایان مجاهدین خلق در زندان شماره ۴ قصر مراجعه کردند که بیایید و با مسلمانها هم صف بشوید و اسم اسلام را بیاورید که گفتند ما در این شرایط ضرورتی نمی‌بینیم و ما به وحدت اهمیت می‌دهیم و الان با نیروهای خلقی متحداً می‌خواهیم این اعتصاب غذا را به ثمر برسانیم.

وقتی که در زندانها توسط مردم گشوده شد آقایان از شرایط استفاده کردند و موقعی که بیرون آمدند ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر بیشتر نبودند گروههایی که در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ائتلاف کرده‌اند تصور می‌کردند که این آقایان بعد از اینکه از زندان بیرون آمدند چون گروه مسلح بودند تدارک کار مسلحانه بر علیه رژیم را می‌کنند در حالی که گروههای کوچکی که مجاهدین انقلاب اسلامی را تشکیل دادند فکر و ذکرشان این بود که بازوی مسلح انقلاب باشند و در اصفهان هلیکوپتر شینوک را زدند، اتوبوس آمریکایی، رئیس کنسرسیوم را زدند، اما تعجب کردند این آقایان با سابقه مبارزه، چریکی و مسلحانه وقتی از زندان بیرون آمدند مثل سایر گروهها و سازمانها فقط کار سیاسی و تبلیغی را شروع کردند و ظاهراً متوجه شده بودند که انقلاب در شرف پیروزی است زمینه را برای بعد از انقلاب فراهم می‌کردند و در راهپیمایی تاسوعای ۵۷ اسمی، آرمی، عکسی از آنها نبود در روز عاشورای ۱۳۵۷ که راهپیمایی عظیم بود شگرد جدیدی را بکار بردند پدر رضائیهای مرحوم را جلوانداختند و آرم سازمان مجاهدین خلق را بدستش دادند وقتی مردم به او می‌گفتند اینجا نباید آرم گروه و سازمان مطرح باشد گفتند من شهید داده‌ام می‌خواهم این آرم را دست بگیرم و مردم هم شناختی از اینها نداشتند

و حدود ۱۰۰ آرم سازمان در بین جمعیت پخش شد، جالب اینجاست که آرمهای پخش شده روی پوستری بود که به همان اندازه در کنار آن عکس امام زده بودند تا سوء تفاهم هم نشود که ما امام را بالاتر از سازمان نمیدانیم و شعارهایی را تنظیم کردند درود بر خیمه‌ی سلام بر مجاهد، و مجاهد که یک لفظ عام بود و همه بکار می‌بردند در صورتیکه این شعارها از یک مرکز تبلیغاتی مشخص تغذیه می‌شد.

این نمونه کارهایی بود که قبل از پیروزی انقلاب انجام می‌گیرد تا بتوانند سر این سفره با رفقای خود بنشینند و غنائم را تقسیم کنند. و این گروهها و مخصوصاً "مجاهدین یک نفر شهید در ۲۲ بهمن" ندادند اینهایی که به اصطلاح خود را فعالترین گروههای چریکی و مسلح می‌دانند. مردم در ۲۲ بهمن شهید می‌دادند و پادگانها را تصرف می‌کردند و آنها پس از فتح پادگانها ماشین می‌آوردند و فقط اسلحه جمع می‌کردند و روی تانکهای متوقف شده آرم خودشان را میزدند. در صورتیکه همه کارها را همین توده مردم، همین حزب‌اللهی‌ها انجام می‌دادند و اینها پوستر و آرم می‌زدند و مردم نمی‌دانستند که معنی آرمها چیست؟

۲- موضع سازمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی: من در اینجا چند نمونه از عملکرد این گروه بعد از انقلاب اسلامی را بیان می‌کنم، شما ببینید که برخورد آنها چگونه بوده است:

الف: وقتی امام گفت سلاحها را به کمیته‌ها تحویل دهید اینها در کنار رفقای فدائی ایستادند که ما سلاح را تحویل نمی‌دهیم تا الان هم سلاح را تحویل نداده‌اند، چند ماه پیش یکبار سازمان را غیرمسلح اعلام کردند اما معلوم نیست که اسلحه‌ها را چکار کردند و تازه در برخوردها و درگیریهایی که پیش می‌آوردند از اسلحه استفاده می‌کنند. سازمان غیرمسلح اعلام شده ولی هرگز تن به خلع سلاح ندادند.

ب: بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شعار آقایان مثل دیگر گروههای مارکسیست و ضد انقلاب از قبیل چریکهای فدایی انحلال ارتش بود، انحلال ارتش به جای

تصفیه و پاکسازی ارتش. چرا شعار انحلال ارتش سر می دادند؟ برای اینکه ماجرای کردستان و حمله به پادگانهای غرب کشور که پیش آوردند به راحتی بتوانند این پادگانها را تصرف کنند. که اگر میتوانستند این کار را انجام دهند و ضد انقلاب سرکوب نمی شد الان ما در همه مناطق ایران ماجرائی نظیر کردستان داشتیم.

ج: در مقابل فرماندوم جمهوری اسلامی پیشنهاد جمهوری دمکراتیک خلق، جمهوری دمکراتیک اسلامی و از این قبیل سر می دادند.

د: در اول هرا انتخابات سعی می کردند انتخابات را بی اعتبار کنند وقتی موفق نمی شدند کاندیدی می دادند و شرکت می کردند وقتی انتخاب نمی شدند داد می زدند تقلب صورت گرفته در همه انتخابات چنین کاری را انجام می دادند تارزیم جمهوری اسلامی مشروعیت پیدا نکند، و چون در اقلیت هستند نمی خواهند نظرخواهی شود تا معلوم گردد وجهه ای در میان مردم ندارند و سعی می کنند اوضاع را بهم بزنند تا نظرخواهی نشود، از فردای هرا انتخابات برنامه تقلب را پیش می کشیدند که پوسترهای ما را پاره کردند و طرفداران ما را زدند خبرنگار شان هم عکس در روزنامه کثیر الانتشار آیندگان و بامداد می انداختند، در روزنامه مجاهد یک کله باند پیچی شده یک چشم از جا بیرون آمده یک عصا در دست و رهبران سازمان هم مثل همه رهبران انقلابی دنیا دارند عیادت می کنند. کسی هم نیست اینها را نفی یا اثبات کند، لا اقل همپالکی هاشان مثل جبهه ملی که در خط غرب هستند شب قبل از انتخابات آمدند و دیدند هیچ زمینه ای ندارند گفتند بدلیل اینکه پوسترهای ما پاره شده ما شرکت نمی کنیم ولی اینها تا آخرین مرحله سعی می کنند مظلوم نمائی کنند و می گویند تقلب، تقلب سیستماتیک و... وقتی به آنها می گفتند اسناد را بیاورید به هیئت نظارت که تمام گروهها و خودشان دخیل بودند چیزی نمی آورند. فقط در مورد انتخابات ریاست جمهوری این مراحل طی نشده است چون کاندیدی نداشتند ولی می گفتند اگر، کاندید داشتیم ۱۲ میلیون رأی می آوردیم، آقایان چون به قانون اساسی رأی ندادند و امام فرمود کسی که به قانون اساسی رأی نداده باشد نمی تواند کاندیدا شوند و آقایان بزرگواری کردند و کنار

رفتند و در این انتخابات نگفتند قلبی بود .

ه : اینها و همپالکی‌های جبههٔ دمکراتیکشان در مورد روزنامهٔ آیندگان چه کردند و بنفع این روزنامه اسرائیلی موضع گرفتند .
و : در قبال کردستان تا روزهای آخری که روزنامه مجاهد را چاپ می‌کردند اشعار ملی کردستان در مدح جنگاوران خلق کرد چاپ می‌کردند ، چطور شده همه روحانیت‌را می‌کوبیدند ولی به روحانیت کردستان امثال عزالدین حسینی که زیر نفوذ حزب دمکرات و چریک‌های فدائی خلق هستند خوشبین هستند و تلگرافی که به امام کردند در روزنامه‌هاشان می‌نویسند .

ز : در ماجرای غائله حزب جمهوری خلق مسلمان در تبریز موضع‌گیری سازمان مجاهدین چگونه بود ؟

آنها در تحلیل‌هاشان حزب جمهوری خلق مسلمان را بورژوازی کمپرادر یعنی سرمایه‌دارانی که وابسته به انحصارات خارجی هستند نام می‌برند پس چرا در این ماجرا موضع‌گیری نکردند فقط یکجا موضع‌گیری مشترک با حزب جمهوری خلق مسلمان کردند و آن اینکه باهم اعلام کردند ارتش خود را در اختیار حضرت آیت ا... طالقانی قرار می‌دهند و اگر به روزنامه‌های مجاهد آنروز مراجعه کنیم مسائل به این مهمی که در جامعه رخ داده است در سرمقاله‌ها از حمله به ستاد پزشکی مجاهدین حرف می‌زنند و مسائل انحرافی را مطرح می‌کنند .

ح : در مقابل اشغال لانه جاسوسی در اولین اطلاعیه خود دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را شرکای ضد خلقی باصطلاح ارتجاع می‌نامند ، دانشجویانی که حرکت ضد امپریالیستی هم کرده بودند - آنها بی‌که دم از مبارزات با دشمن اصلی یعنی امپریالیزم می‌زنند ، امپریالیزم که شاخ و دم ندارد بلکه در قالب حزب جمهوری خلق مسلمان ، در قالب ، میناچی‌ها ، متین دفتربها ، لاهیجیها ظهور می‌کند ، چرا با اینها می‌سازند . حزب خلق مسلمانی که می‌خواهد آذربایجان را تجزیه کند دم فرومی‌بندند . اما بعدها دیدند خیلی بد شده کم‌کم به خود انتقاد کردند که آره برخورد ما غلط بوده ، لازم نیست همیشه پیشتان باشیم ممکن است

که گروههای دیگر پیشنهاد باشند به این شکل سعی کردند خود را به دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نزدیک کنند و آمدند دور لانه جاسوسی خیمه و بقعه و بارگاه زدند که به افکار عمومی نشان دهند که اینهایی که سفارت را اشغال کردند ما ایم. اما در اواخر موضع سکوت را برگزیدند و در مقابل افشاگری مدنی، میناجی، لاهیجی خفه شدند حتی بعد از اینکه اسناد لاهیجی افشاء شد او را بعنوان نماینده تهران کاندیدا کردند.

من این مطلب را برای عده معدودی از طرفداران آنها که در اینجا هستند می گویم تا آگاه شوند چون شماها هر روز و شب موضع گیریهای این گروه را می بینید. آنها برای این موضع گیری خود استدلال هم دارند که چرا با خط ارتباط با غرب (لیبرالیسم) سازش دارند. در نشریه‌ای که از طرف ما یک تحلیل درون گروهی آنها را افشاء کردیم می گویند ما با لیبرالیسم و ارتجاع درگیریم، (منظور از لیبرالیسم، همین تیپ خط غرب، روشنفکر مذهبی که التقاط فکری با غرب دارد). می گویند لیبرالیسم پایگاه توده‌ای ندارد ما با آن کاری نداریم اما ارتجاع که منظورشان امام و نیروهای خط امام هستند می گویند متأسفانه ارتجاع بدلیل مبارزه با استبداد پایگاه توده‌ای دارد و باید با آن مبارزه کرد البته معتقد نیستند که این ارتجاع پوزه امپریالیزم آمریکا را در سراسر جهان بخاک مالیده که مجبور شده است حمله نظامی کند. می گویند ارتجاع در بیرون کردن شاه نقش داشته است، به همین دلیل هنوز پایگاه توده‌ای دازد، پس اول باید ارتجاع را کوبید، ولی با نوکران آمریکا که می خواهند حاکمیت غرب را بر مملکت حاکم کنند، سرمایه داران به اصطلاح خودشان کمپرادور و روشنفکر غرب زده را نه تنها نکوبید، بلکه با آنها متحد هم شد.

در شرایط فعلی نمی توانند خود را پشت سر عکس امام قرار دهند چون امام در مقابلشان موضع گرفتند و اینها در مقابل امام موضع مستقیم نمی گیرند بلکه افرادی مثل گلزاده غفوری، علی تهرانی را جلومی اندازند و چنین افرادی می گویند هرکس به مجاهدین خلق منافق و آمریکایی بگوید قابل تعقیب است، یعنی امام

قابل تعقیب است، حالا می‌فهمیم که چرا چریکهای فدائی خلق، مجاهدین خلق و هم گروه همنام که نهضت آزادی باشند علی‌گزلزاده غفوری را کاندیدای انتخابات مجلس می‌کنند برای اینکه خودشان جرأت نمی‌کنند در مقابل امام و آیت‌الله منتظری موضع بگیرند. تعدادی اسلام‌شناس مثل ابودرورداسبی، تهرانی، غفوری و... می‌تراشند تا از سازمان‌شان دفاع کنند و نظر بدهند، اینها هم ناآگاه به این مسئله تن می‌دهند و در مقابل امام موضع می‌گیرند.

موضع سازمان مجاهدین در مقابل پیام امام و آیت‌الله منتظری در مورد سازمان مجاهدین خلق

صحبتهای امام و آیت‌الله منتظری بقدری صریح و روشن بود که مجاهدین خلق نمی‌توانستند براحتهی از کنارش رد شوند و باز روی خودشان نیاورند هیچ راهی نداشتند، هیچ کاری نمی‌شد کرد، چکار کنند؟ فردای آنروز روزنامه مجاهد را چاپ کنند؟ چه بگویند؟ بگویند ما قبول داریم که انحرافی هستیم؟ بگویند چون بارها اعلام کردیم امام را به رهبری قبول داریم و ولی فقیه و مجتهد جامع الشرایط هستند و تشخیص می‌دهند، اسلام‌شناس مملکت از نظر تمام مردم ما هستند و آیت‌الله منتظری، پس ما حرفی نداریم و مطالعه می‌کنیم نتیجه‌اش را با مردم در میان می‌گذاریم؟ نه اینها راه خودشان را انتخاب کرده‌اند اینها ۱۵ خرداد را در تحلیلهای درون گروهیشان محکوم کردند که حرکت خرده‌بورژوازی به تحریک فتودالها و عوامل ارتجاع بوده است که عین همین تحلیل را رادیو مسکو و ایوانف در کتاب تاریخ ایران نوین گفته است، حتی تحلیل‌شان در مورد واقعه ۱۵ خرداد از جزئی که یک کمونیست ایرانی است کمتر است. یکی از روحانیون طراز اول که با مجاهدین برخورد داشته است می‌گوید اینها گفته بودند، ما پانزده خرداد را حرکت خرده‌بورژوازی می‌دانیم که توسط عمال فتودالیزم و ارتجاع شکل گرفت و خمینی هم در همان حرکت قرار دارد.

(و این روحانی حاضر هستند که در مورد این مسئله شهادت بدهند.)

پس بنابراین اینها نمی‌توانستند بگویند ما تجدیدنظر در تفکرمان نمیکنیم چونکه اصلاً نه امام را قبول دارند نه رهبری امام را اینها عقیده دارند که اسلام انقلابی است و کسانی که ایدئولوژی آنها را التقاطی می‌دانند قشری و اسلامشان تشیع صفوی است و اسلام خود را اسلام انقلابی و اسلام پرولتاریا میدانند چون معتقد به وحدت جهان مادی هستند و می‌گویند که شما که توحید را خدا یکی است و دو نیست معنی می‌کنید قشری هستید و به مسئله عمیق نگاه نمی‌کنید وقتی بگوئیم مارکسیستها خدا را قبول ندارند، می‌گویند دین شما قشری است شما نمی‌فهمید که مارکسیستها به وحدت جهان ماده معتقدند این است دید توحیدی آنها. (شاید یکی از دلایل که مجلس خبرگان لفظ توحید را بکارنبرد برای این بود تا جلوی سوء استفاده‌ها از اسم توحید را بگیرد.) به تفسیر سوره انفال و محمد از مجاهدین نگاه کنید و توجه کنید به پذیرش قانونمندی که گفته‌اند و مارکسیسم را به عنوان علم مبارزه معرفی کرده‌اند چون مارکسیسم را بعنوان قوانین حاکم بر اجتماع قبول دارند. این حرفها را اینها در نشریه (رهنمودهایی درباره تعلیمات و کار تعلیماتی مجاهدین، آموزشهایی در باره سازمان شماره ۴) بیان کرده‌اند، حضرات خیال می‌کردند جو مناسب است می‌توانند بگویند مارکسیسم عام مبارزه است، این نشریه را زیر چاپ برده بودند، صحافی هم شده بود. نمونه‌اش هم موجود است بعد دیدند که جو مناسب نیست صفحات را عوض کردند و جزوه کوچکتری که شماره ۵ هست چاپ کردند البته این نشریه قبل از اینکه منتشر شود بدست امام رسید، همان روزهایی بود که اینها به یک شکلی توانسته بودند با امام ملاقات کنند و می‌خواستند از امام تسهیلات هم بگیرند که امام اجازه نداد، روزنامه‌های کذائی آن روز این مسئله را در بزرگترین تیتر نوشته بودند بعداً دیدند که این نشریه تعلیماتی شماره ۴ حساسیت ایجاد کرده است بلافاصله کار این نشریه را متوقف کردند و نشریه تعلیماتی شماره ۵ را چاپ کردند که کمی ملایم‌تر از قبلی بود. و آن چیزهایی که در مورد علم مبارزه بودن مارکسیسم نوشته بودند حذف کردند.

با همه این تفاسیل مشخص هست که اینها نمی‌توانستند حرف امام را بپذیرند چون امام خمینی را نه امام، نه رهبر، نه ولی فقیه، نه مرجع قبول ندارند بلکه خودشان ابتکاراتی دارند و خود سازمان را اولی الامر میدانند و در مورد احکام خودشان تغییر می‌دهند، اما نمی‌توانستند موضع صریحی در مقابل صحبت‌های امام داشته باشند چون معتقدند موضع صریح را موقعی باید گرفت که اگر گفتند مارکسیسم علم مبارزه هست مردم آن را بپذیرد پس باید مرحله‌ای کار را انجام دهند و خود احساس می‌کنند که در شرایط فعلی نمی‌توانند حرف آخر را در جامعه مطرح سازند. پس بهترین کار این بود که بگویند ما دفاتر را تعطیل می‌کنیم، دفاتر را تعطیل کردند و فعالیت‌ها را تشدید کردند، اگر اینها ارتباط تشکیلاتی نداشته باشند غیرممکن است این همه نشریه را در سطح شهر پخش کنند اینها با هم ارتباط دارند، یک مرکزیت، یک دفتری وجود دارد که اینها را به هم مربوط می‌کند، علی‌الظاهر دفتر تعطیل است اما فعالیت تشدید. اگر دفتر باز باشد خبرنگار روزنامه‌ها از آنها می‌پرسند نظرات خود را راجع به موضع امام بگویند و این کار برای آنها غیرممکن است. پس بهترین راه اینست که بگویند دفتر بسته است و ما فعلاً نیستیم. مثل موقعی که امام فرمان بسیج در مورد کردستان دادند اینها نه حاضر بودند در بسیج شرکت کنند نه جرأت می‌کردند در مقابلش موضع بگیرند آمدند گفتند سازمان روابط خارجی‌اش را قطع می‌کند، اما معلوم نشد که کی دوباره روابط خارجی برقرار شد، در واقع الان هم به بن بست گیر کرده‌اند و این را بهترین راه تشخیص داده‌اند.

خوب این یک جنبه از مسئله اما کنار آن آمدند یک سری مسائل جنمی مطرح کردند تا جامعه را از آن مسائل اصلی منحرف کنند، مسئله اصلی بعد از صحبت‌های امام این است که رهبری سازمان خیلی روراست اعلام نماید که حرف امام درست است یا غلط و رهبری سازمان موضع خود را صریحاً در مقابل صحبت‌های امام مشخص نماید. چون نمی‌توانند این کار را انجام دهند مسائل انحرافی را مطرح می‌کنند، سرچهارراهها می‌ایستند و پلاکارد دست می‌گیرند بمب‌گذاری در منزل

رضائیه‌های شهید، ما سؤال می‌کنیم که خانواده رضائیه‌ها مگر آدم‌های مهمی هستند که خانه‌شان را منفرکنند، گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل مگر پدر رضائیه‌ها اسلام‌شناس ماهر، متفکر، صاحب نظر هستند که آنها را از بین ببرند، ما به پدر رضائیه‌ها احترام می‌گذاریم وظیفه‌ماست ولی مگر ایشان یک متفکر هستند که رفته باشند در خانه آنها بمب‌گذاری کنند، تا او نتواند افکار انقلابی‌اش را ادامه دهد.

مسئله دیگر بمب‌گذاری در مقابل دفتر سازمان در خیابان بندر انزلی، به گزارش کمیته منطقه ۷ ساعت یک‌نصف شب نارنجک پرتاب شده به دفتر سازمان در خیابان بندر انزلی پاسداران و گشتیهای کمیته آنها رفتند کسی را ندیدند این نارنجک از کجا پرتاب شده؟ این سؤال را در جامعه مطرح می‌کنند که سؤال اصلی در جامعه مطرح نشود.

یکی دیگر از مسائلی که مطرح کردند و جار و جنجال راه انداختند مسئله کنگره اسلام‌شناسی بود که چرا در کنگره اسلام‌شناسی شرکت نمی‌کنند - در صورتیکه از سال ۵۴ به این طرف که ماهیت ایدئولوژی این سازمان برای همگان برملا شد و همه این مسلمانهای باصطلاح خودشان قشری و ارتجاعی التماس می‌کردند که بیایید بحث ایدئولوژیک کنیم و باهم بر سر مواضع فکری صحبت کنیم ولی اینها جمع مسلمانها را در زندان به مرفقی و ارتجاعی تقسیم‌بندی کرده بودند، در زندان شماره ۴ قصر وقتی به آنها پیشنهاد می‌کردیم که اگر زندانی جدیدی وارد زندان شد برای آگاهی از مواضع و انتخاب درست مسیر یک نفر نماینده از شما و یک نفر از ما باشد تا برای او مواضع را تشریح کنیم تا قضاوت کند و مسائل را خوب تشخیص دهد، که اگر چنین می‌شد افراد جدید که وارد می‌شدند وقتی صحبت‌های دو طرف را می‌شنیدند می‌توانستند بفهمند که حرف چه کسی درست است. اما در جواب می‌گفتند در این جمع ساواکی وجود دارد، با اینها بحث کنیم که ساواک مواضع ما را بفهمد؟، در صورتیکه وقتی شما در خارج زندان مواضع خود را بصورت جزوه و کتاب بیرون می‌دهید مگر رژیم از مواضع شما اطلاع ندارد؟

اگر بیایید راجع به اقتصاد، شناخت و ایدئولوژی سازمان با من صحبت کنی چه اشکال دارد، در جواب می‌گفتند ما وقت نداریم با آنها بحث کنیم، اما کنگره اسلامی ایجاد باید گردد!!!.

مگر رادبو، تلویزیون جمهوری اسلامی از آنها دعوت نکرد که در بحث ایدئولوژیک شرکت کنند اما نیامدند وگفتند ما نمی‌دانیم که افرادی که از ما دعوت کردند چه کسانی هستند؟ و آقای بنتی فراهی گفتند آنها مسئولیتی ندارند. بنابراین ما شرکت نمی‌کنیم، پس چطور شد که کنگره اسلام‌سازان آنقدر مسئولیت و باصطلاح قانونیت پیدا کرد من از خود نشریه تعلیماتی آنها دلیل می‌آورم که چرا اینها در بحث ایدئولوژیک شرکت نمی‌کنند باصطلاح ما را راست و ارتجاعی می‌دانند (البته این ارتجاعی بودن افتخار ماست).

صفحه ۴۰ جزوه تعلیماتی: (در برخورد با راست اولاً باید بطورکلی از مباحثه ایدئولوژیک اخص پرهیز نمود، چراکه مسائلی که آنها مطرح می‌کنند گذشته از اینکه عموماً مسائل اساسی و اصولی ایدئولوژیکی نیستند، خود درکی نادرست و غالباً فرمالیستی از مسایل دارند که با برداشتهای ما کیفیتاً متفاوت است و در چهارچوب برداشتهای آنها ما از پیش محکوم هستیم).

این مسئله مثل تضاد اصلی و فرعی است اینها تعبیر خاصی از این مسئله دارند وگرنه امام هم دشمن اصلی را آمریکا میدانند ولی اینها تعبیرشان یک تعبیر دیالکتیکی است یعنی برای مبارزه با تضاد اصلی باید با تضادهای فرعی سازش کرد چون این همان تفکری است که سازش با میناچیها، حزب خلق مسلمانها، قاسملوها، لاهیجی‌ها را توجیه می‌کند چون اینها تضاد با اینها را فرعی می‌دانند و با ارتجاع اصلی پس باید با تضادهای فرعی اتحاد کرد حالا فهمیدیم که چرا وارد بحث ایدئولوژیک نمی‌شوند چطور شد که بعد از اینکه امام و آیت‌الله منتظری زیربنای کتاب اقتصاد آنها را مادی دانست برای آنها خوابنامه شد و صبح بلند شدند و می‌خواهند کنگره اسلامی تشکیل دهند، آنها که وارد بحث با ارتجاع نمی‌شدند حالا چطور شد؟

جوابش واضح است این از همان برنامه‌هایی است که از این ستون به آن

ستون فرج است .

این کنگره مارا بیاد ابتکارات رهبران ناآگاه نهضت آزادی می اندازد همانهایی که در روزنامه اطلاعات قبل از رفتن حجت الاسلام دعائی میزگرد وحدت تشکیل می دادند برای مبارزه با ضد انقلاب .

حزب توده - مجاهدین خلق - چریکهای فدائی خلق - دفتر هماهنگی و ... و درکنارش خط امامی ها را هم دعوت می کردند که با ضد انقلاب چگونه باید مبارزه کرد!! آیا باید درچنین میزگردی شرکت کرد؟ حالا اینها هم کنگره تشکیل می دهند از ترکیب فوق ، آیا وقتی امامان که حرف او برای خط امامی ها حجت است حاضر می شوند و بیایند با شما وارد بحث شوند؟؟ وقتی امامان پرده برمی دارد که شما انحرافی هستید آیا شرکت ما در کنگره اسلام شناسی شما تائید شما نیست؟ هر وقت آنها موضع خود را در قبال سخن امام و آیت الله منتظری صریح اعلام کردند آنوقت می توانیم تصمیم بگیریم که در کنگره شرکت کنیم ، یا نه .

اینهانی خواهند که مسئله حل شود ، کنگره اسلام شناسی یعنی چه؟ چه کسانی را می خواهند در کنگره دعوت کنند حتما" می خواهند اگر خجالت نکشند رهبر چریکهای فدائی خلق را دعوت کنند .

چه کسانی از امام و آیت الله منتظری اسلام شناستر ، آیا شرکت ما در کنگره دهن کجی به امام نیست؟ ما هرگز شرکت نخواهیم کرد . ولی حضرات باید بدانند که این حنا دیگر رنگی ندارد و چهره منافقانه قادر به حفظ و ادامه نیست . تمام کسانی که روزنامه مجاهد می فروختند در تهران ۹۹% آنها با روسری بودند و هیچکدام شان چادر نداشتند موقعی که بساط شان را جمع کردند همه چادر بسر شدند این برخورد چیست؟ اینها چادر سرکردشان هم بدستور تشکیلات است است ولی باید بدانند که این مواضع منافقانه مدتی است افشاء شده است .

چند سؤال از رهبران مجاهدین:

- ۱- از نظر اقتصادی به مالکیت اشتراکی اعتقاد دارند یا به مالکیت خصوصی؟
- ۲- آیا اصول دیالکتیک را قبول دارند؟
- ۳- آیا مارکسیسم را علم مبارزه می‌دانند یا نه، حرفی که آقای علی میهن‌دوست زده قبول دارند یا نه؟
- ۴- آیا اعتقاد دارند که مارکسیسم یک ایدئولوژی مترقی و قابل احترام است؟

توجهی که مجاهدین برای تفکر التقاطی یا قبول مارکسیسم دارند:

می‌گویند ما ماتریالیسم تاریخی یعنی نظریات مارکسیسم در باره تاریخ را می‌توانیم بپذیریم ولی نظرات مارکسیسم در باره بودن و نبودن خدا الزامی نیست که بپذیریم پس بخشی از مارکسیسم که علمی هست می‌پذیریم در جزوه تعلیماتی شماره ۵ صفحه ۱۲ و ۱۳ چنین نوشته است:

" مارکسیسم (در ایدئولوژی و تعلیمات) :

از آنجاکه عنصر خرده بورژوازی بخاطر حمایت از استثمار و مالکیت استثماری وسائل تولید و ممانعت از حرکت بسوی جامعه بی طبقه که به انکاء طبقه بالنده کنونی صورت می‌گیرد با ایدئولوژی توحیدی مجاهدین ضدیت دارد مارکسیسم و مارکسیستها را بهانه قرار داده (بخصوص گه آنها هم خواستار نفی استثمار) اند و خلاصه با متهم کردن ما به مارکسیست بودن ما را در این رابطه مورد هجوم قرار می‌دهد.

در مراحل بازجویی تقی‌شهرام یک نفر از اینها حاضر نشد که بر علیه او شهادت بدهند حتی آنها که هوادار سازمان بودند و فامیل آنها توسط شهرام شهید شده بودند آنها را منع کردند که شهادت بدهند. درست است که در اسلام نفی استثمار است ولی انسان را می‌خواهد به فلاح و رستگاری برساند و نفی استثمار

یک بعد جامعه اسلامی است و اسلام نمی‌خواهد انسان را به ابزار تبدیل کند یا انسان قلبی که غرب در نظر دارد. آنها در مورد انقلاب افغانستان چه نظری دارند اصلاً" ککشان نمی‌گذرد که اینطرف مسلمانند، فرضاً" دو گروه از اینها که در داخلشان عناصر فاسدند یا در رابطه با سیا کاری کنند مردود هستند خودشان که دارند با لاهیجی‌ها، فدائی‌ها، دموکرات همکاری می‌کنند. و در جبهه واحد ضد امپریالیستی آنها با فدائی‌ها، دموکراتها جا می‌گیرند و مارکسیستها را موحد می‌دانند. این بود گوشه‌ای از عملکرد منافقین - بعد از انقلاب.

والسلام

